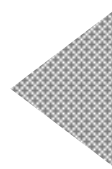


انگاره‌ای اجمالی با تأکید بر موانع عمده توسعه فرهنگ بومی

در باب توسعه فرهنگی در ایران



دکتر سعید زاهد

مقدمه

کلمه توسعه که عموماً در ترجمه لغت Development به کار می‌رود معمولاً توسعه اقتصادی را به ذهن متبادر می‌کند. دومین کاربرد ترکیبی این کلمه در متون توسعه رایج در کشورمان در ترکیب توسعه سیاسی است و توسعه فرهنگی در فراوانی سوم به کار می‌رود. توسعه فرهنگی را از بعد کمی بیشتر برای افزایش مکتوبات مانند کتاب و مجله و روزنامه و افزایش مراکز آموزشی و علمی و هنری به کار می‌برند. در این مقوله هرگاه به محتوا پرداخته می‌شود در نفی تقدیرگرایی، گسترش دنیاگرایی یا سکولاریسم و به طور کلی گسترش مبانی فرهنگ غرب و یا مدرنیته است که در واقع روی دیگر سکه فرهنگ غرب می‌باشد. استناد به این عوامل محتوایی و یا مدرنیته برای بیان توسعه در کشورهایی که از پیشینه فرهنگی غنی برخوردار نیستند، مانند برخی از کشورهای آفریقایی، شاید کاربرد واقعی داشته باشد. اما در کشوری مانند ایران که خود از غنای فرهنگی بسیار بالایی برخوردار است این نوع از مفهوم توسعه کاربرد دقیقی ندارد. به عبارت دیگر در کشور ما می‌باید توسعه فرهنگی متناسب با مبانی فرهنگی گذشته و در زمینه این فرهنگ تعریف شود در غیر این صورت مصداق عملی و اجرایی شفاف و روشنی برای نظریه پردازی‌های این چنینی نمی‌توان یافت.

فعالیت روشنفکران دوره قاجار و بعد از آن، کارهای روشنفکران دوره رضاخان و فرزند او، با آن همه وسعت امکانات، نشان داده است که توسعه فرهنگی به مفهوم غربی آن نتوانسته در کشور ما در سطح اجتماعی و توده‌ای چندان عملیاتی شود و فقط برخی از اقشار را تحت تأثیر خود قرار داده است. ارزش‌ها و هنجارهای فرهنگ غرب در جامعه ما در سطح گسترده عملیاتی و اجرایی نشده است. اما از طرف دیگر، از دوران قاجار تاکنون با حجم زیادی از نوعی از تغییرات فرهنگی، حتی در سطح توده‌ای جامعه خود، روبه‌رو هستیم. این تغییرات که در برخی محتواها نظیر توسعه تکنولوژی و پذیرش برخی دیگر از نمادهای فرهنگی مدرن صورت پذیرفته است ممکن است ما را به این فکر بیندازد که به نحوی توسعه مبتنی بر مدل غرب یا مدرنیته در ایران اجرایی و عملیاتی شده است. آیا این گونه تغییرات، توسعه

به مفهوم و محتوای غرب را به ذهن متبادر نمی‌نماید؟ و آیا با وجود این گونه از شواهد، هنوز هم می‌باید تمام مفاهیم توسعه غربی را کنار گذاشت و به ابداع مفاهیم تازه پرداخت؟ در یک برخورد ابتدایی می‌توان گفت استفاده از شاخص‌های کمی توسعه فرهنگی (نظیر تعداد کتاب‌های منتشر شده، مراکز آموزشی و هنری و غیره) همان گونه که در مکتوبات توسعه فرهنگی غربی به کار می‌رود نباید در ایران مشکلی داشته باشد. اما در استفاده از شاخص‌های محتوایی و مدرنیته حتماً می‌باید به راهی استقلالی رفت. زیرا در ابعادی از توسعه که محتواهای غربی را هم اخذ نموده‌ایم نگرشی از منظر ملی ما را به این استفاده واداشته است. چرا؟ چون به صورت گزینشی عمل کرده‌ایم. به عبارت دیگر در اخذ محتواها یا مدرنیته گزینشی عمل نموده برخی را گرفته و برخی دیگر را پس زده‌ایم. برخی را مانند تکنولوژی گرفته‌ایم و برخی دیگر مانند دنیاگرایی محض را کنار گذاشته‌ایم. این گزینش نشان از آن دارد که عقل و ادراکی بومی و مستقل در کار بوده است. بنابراین برای شناخت آن می‌باید از منظری استقلالی نظر کرده آن عقل و ادراک بومی را پیدا کنیم. نمی‌توان با ابزار عاریه‌ای به سراغ تشریح عوامل استقلالی رفت. ابزار عاریه‌ای چون خود از جنس فرهنگ است موجب انحلال امر استقلالی در خود شده ماهیت آن را عوض خواهد نمود. از همین منظر می‌توان گفت استفاده از اعداد و ارقام کمی در توصیف توسعه فرهنگی هم با توجه به زمینه همان ادراک مستقل صورت می‌گیرد و فقط صورت ظاهر آن با فرهنگ علم توسعه غرب تطابق دارد.

بنابراین سؤالات اصلی ما در این مقاله این است که: فرهنگ از یک منظر استقلالی چیست؟ چه لایه‌ها و ابعادی دارد؟ نسبت میان این ابعاد و لایه‌های کدام است؟ به عبارت دیگر الگوی فرهنگ چیست؟ نسبت فرهنگ ما با فرهنگ غرب که امروز تحت عنوان مدرنیته در جهان خود نمایی می‌کند چیست؟ توسعه فرهنگی در ایران کدام است؟ و چگونه می‌توانیم به توسعه فرهنگ استقلالی دست یابیم؟

برای رسیدن به پاسخ سؤالات فوق ابتدا به تعریف مفهوم فرهنگ می‌پردازیم و لایه‌ها و ابعاد آن را به بحث می‌نشینیم. بعد از آن برای دستیابی به ابزار دقیق‌تری برای توصیف، تبیین و برنامه‌ریزی فرهنگ، الگوی متشکل از عناصر موجود در آن را ترسیم می‌نمائیم. کار بعدی ما تعیین اصطلاحات مربوط به عناصر موجود در الگوی فرهنگ بومی و فرهنگ غرب است. به عبارت دیگر به مصداق‌یابی عناصر فرهنگی در دو فرهنگ بومی و غرب می‌پردازیم. سپس با توجه به اصطلاحات مربوط به لایه‌ها و ابعاد فرهنگ بومی و فرهنگ غرب در یک مطالعه تطبیقی نسبت این دو فرهنگ را با یکدیگر به دست می‌آوریم و در انتها با بحثی پیرامون توسعه فرهنگی به بیان راه‌های توسعه فرهنگی بومی در ایران می‌پردازیم. لازم به ذکر است که این تحقیق تحقیقی نظری است و در تکمیل آن می‌باید به ابعاد عملی

نیز پرداخت که خود موضوع مقاله یا مقالات دیگر است.

۱- مفهوم فرهنگ

تاکنون از مفهوم فرهنگ تعاریف بسیار زیادی ارائه شده است. با توجه به این که هدف ما این است که از منظر استقلال فرهنگی حرکت کنیم ضروری است تعریفی از فرهنگ ارائه نماییم که ما را از ابتدا در چارچوب مفاهیم و نظریات جاری نیندازد. از این جهت با مراجعه به ریشه‌های دانش استقلالی موجود در کشورمان به سراغ تعریف این مفهوم می‌رویم.

در این مقاله ما فرهنگ را به "مجموعه ادراکات انسانی که به توافق جمعی رسیده باشد" تعریف می‌نماییم. بر اساس آموزه‌های قرآنی هر انسان دارای سه وسیله شناخت تحت نام‌های حس، عقل و دل می‌باشد (مطهری، ۱۳۶۱: ۴۲-۲۷). بنا به تعریف فوق، مجموعه ادراکات حاصل از حس، عقل و دل که در یک اجتماع و یا جامعه به توافق رسیده باشد فرهنگ را به وجود می‌آورد.

می‌توانیم به مجموعه ادراکات ناشی از حس نام محسوسات، مجموعه ادراکات ناشی از عقل نام معقولات و مجموعه ادراکات ناشی از قلب نام اشراقات یا باورها بنهیم. اشراقات یا باورها در واقع نظام ارزش‌های هر فرد را تشکیل می‌دهند. در بعد اجتماعی مجموعه دریافته‌های حسی یا محسوسات به توافق رسیده جمع، مجموعه تکنولوژی یا فناوری اجتماعی و مهارت‌ها را تشکیل می‌دهد. در این جا منظور ما از فناوری دریافته‌های «چگونگی» انجام کارهای مختلف است و «مهارت» درجه این چگونگی را به طور نسبی بیان می‌دارد. مجموعه ادراکات عقلی جمعی، علم و معرفت جامعه را تشکیل می‌دهد و مجموعه اشراقات یا باورهای جمعی، منتهی به نظام ارزش‌ها و اخلاق جمعی جامعه می‌شود.

سه مجموعه «فناوری و مهارت‌ها»، «علم و معرفت» و «نظام ارزش‌ها و اخلاق جمعی»، ابعاد مختلف هر فرهنگ را تشکیل می‌دهند. باید دانست که این سه مجموعه اجزاء گسسته از یکدیگر نیستند. بلکه ابعاد سه گانه فرهنگ را می‌سازند. نسبت برقرار میان فناوری و مهارت‌ها، علم و معرفت و نظام ارزش‌ها و اخلاق جمعی به گونه ایست که اگر سه کره تو در تو را در نظر آوریم، نظام ارزش‌ها و اخلاق جمعی کره مرکزی، علم و معرفت کره میانی و فن آوری و مهارت‌ها کره بیرونی را تشکیل می‌دهد. به این ترتیب می‌توانیم بگوئیم که فناوری و مهارت‌ها از نظام ارزش‌ها و اخلاق جمعی رقیق‌تر می‌باشد.

فرهنگ هر جامعه را از نظر سطح تحقق و عمق می‌توان به سه لایه تقسیم نمود: فرهنگ بنیادی، فرهنگ تخصصی و فرهنگ عمومی. فرهنگ بنیادی ریشه‌های اصلی فرهنگ و جهت کلیه عناصر فرهنگی را معین می‌کند. فرهنگ تخصصی زمینه اجرای اهداف فرهنگ بنیادی را تبیین و روشن می‌نماید و فرهنگ عمومی بخش عملیاتی و اجرایی نظام فرهنگی می‌باشد. نتیجه بنیان‌های فرهنگی معین شده در فرهنگ

بنیادی و طراحی‌ها و تبیین‌های فرهنگ تخصصی، در فرهنگ عمومی شکل عملیاتی به خود می‌گیرد. این سه سطح از فرهنگ را نیز مانند سه بعد از فرهنگ که قبلاً از آنان یاد شد، می‌توانیم به سه کره تو در تو تشبیه نمائیم که فرهنگ بنیادی کره مرکزی و فرهنگ عمومی کره بیرونی را تشکیل دهد.

۲- الگوی فرهنگ

در این قسمت با توجه به همان منطقی که در مورد تعریف فرهنگ و لزوم استقلال بودن تعریف آن گفتیم به طراحی الگویی می‌پردازیم که بتواند ضمن معرفی و توصیف فرهنگ و اجزای آن در آسیب‌شناسی، تحلیل و بیان تعاملات فرهنگی در سطح جهانی نیز به ما کمک نماید. همچنین انتظار ما از الگوی ارائه شده این است که راهنمایی برای برنامه‌ریزی و بیان کنش متقابل ما با فرهنگ‌های دیگر منجمله فرهنگ غرب باشد. در قسمت تبیین مفهوم فرهنگ از منظر این مقاله گفته شد که می‌توانیم سه بعد و نیز سه لایه فرهنگ را مانند سه کره تو در تو در نظر بگیریم. در مقوله برخورد فرهنگ‌ها در نظام جهانی و تبادل و یا تهاجم فرهنگی طبق تعریف ما از فرهنگ لایه‌های روئین در تبادل اولیه قرار می‌گیرند و لایه‌های زیرین در مراحل بعد تحت تأثیر قرار دارند. یعنی اولین بعد فرهنگ که در امر برخورد فرهنگ‌ها تحت تأثیر قرار می‌گیرد فناوری و مهارت‌های جامعه است. بعد از آن علم و معرفت متأثر می‌شود و در مرتبه سوم نظام ارزش‌ها و اخلاق جمعی تأثیر می‌پذیرد. همانطور که گفته شد از نظر سیالیت و یا ثبات نیز می‌توان گفت که نظام ارزش‌ها و اخلاق جمعی صلب‌تر از علم و معرفت و علم و معرفت متصلب‌تر از فناوری و مهارت‌ها است. به عبارت دیگر هر چه نظام صلب‌تر باشد دیرتر تحت تأثیر قرار می‌گیرد. در مورد لایه‌های فرهنگی نیز اگر برخورد طبیعی فرهنگی پیش‌آید اولین برخورد میان لایه فرهنگ عمومی و بعد دو لایه دیگر فرهنگ است.

از جهت دیگری می‌توان گفت میان فناوری و مهارت‌ها، علم و معرفت و نظام ارزش‌ها و اخلاق جمعی و نیز فرهنگ عمومی، فرهنگ تخصصی و فرهنگ بنیادی رابطه به ترتیب روبنایی و زیربنایی هم وجود دارد ضمن این که عوامل روبنایی به نوبه خود در عوامل زیربنایی مؤثر می‌باشند. عناصر زیربنایی تأثیر پذیری‌شان کمتر و تعیین‌کنندگی‌شان بیشتر است. در ضمن باید گفت که به علت تغییرات و تحولات فرهنگی در زمان، ترسیم سه کره منظم متحدالمرکز و با ترکیبات هندسی کامل در مورد این سه ابعاد و یا لایه‌ها در هیچ جامعه‌ای تقریباً ممکن نیست. در همه جوامع تغییر و تحولات به گونه‌ای است که دائم توازن و تعادل‌ها به هم خورده و تلاش‌های آگاهانه و ناآگاهانه برای رسیدن به تعادل در حال انجام است. جهت‌گیری انسان‌ها در هر فرهنگی توسط ارزش‌ها و اخلاق جمعی رقم می‌خورد. برای عمل نمودن به ارزش‌ها و اخلاق جمعی، لازم است دانش و معرفت متناسب با آن به وجود آید و چگونگی عملیاتی

شدن آن با فناوری و مهارت‌ها مشخص شود. اگر به گونه دیگری به این ابعاد بنگریم می‌توانیم بگوئیم که هر عنصر فرهنگی در راستای ارزش‌ها و اخلاق جمعی قرار دارد، با علم و معرفت تعریف و تبیین می‌شود و با فناوری و مهارت چگونگی به اجرا در آمدن آن تعیین می‌گردد.

برای دست یابی به الگوی فرهنگی هر جامعه با توجه به اینکه هر فرهنگ دارای سه بعد می‌باشد اگر سه بعد فرهنگ را در سه لایه فرهنگ‌های بنیادی، تخصصی و عمومی ضرب کنیم ماتریس نمای یک برای کل مجموعه فرهنگ به دست می‌آید. به عبارت دیگر در این ماتریس به دنبال کشف سه بعد سه فرهنگ بنیادی، تخصصی و عمومی در ارتباط با یکدیگر به طوری که سه لایه بودن این سه نوع از فرهنگ نیز فراموش نشود هستیم.

نمای یک - ماتریس یا الگوی فرهنگ

ابعاد لایه‌های فرهنگ	نظام ارزش‌ها و اخلاق جمعی	علم و معرفت	فناوری و مهارت‌ها
بنیادی	ارزش‌ها و اخلاق بنیادی	علوم و معارف بنیادی	فناوری و مهارت‌های بنیادی
تخصصی	ارزش‌ها و اخلاق تخصصی	علوم و معارف تخصصی	فناوری و مهارت‌های تخصصی
عمومی	ارزش‌ها و اخلاق عمومی	معرفت عمومی	فناوری و مهارت‌های عمومی

در مطالعه کامل هر فرهنگ و یا پدیده فرهنگی می‌باید ماتریس فوق از ابعاد لایه‌های آن را مورد مطالعه قرار داد. لازم است برای توصیف، تبیین و برنامه ریزی و سیاست گذاری در زمینه فرهنگ با توجه به ماتریس فوق، اصطلاحات یا مصادیق عناصر موجود در هر فرهنگ خاص را مشخص نمائیم و در مورد کشور خودمان، توسعه فرهنگی را بر اساس حفظ هویت بومی پی گیری کنیم. به عبارت دیگر باید ببینیم در هر یک از خانه‌های جدول فوق مصادیق فرهنگی بومی، و در مورد فرهنگ غرب مصادیق فرهنگی غربی، چیست و کدام عنصر فرهنگی در هر یک از خانه‌های جدول قرار می‌گیرد. سپس با توجه به نقش هر یک از عناصر به تبیین، توصیف و برنامه ریزی پردازیم.

۳- اصطلاحات عناصر موجود در فرهنگ‌های مختلف

فرهنگ غرب پس از رنسانس نظام ارزش‌ها و اخلاق بنیادی خود را بر انسانگرایی (Humanism)، دنیاگرایی (Secularism) و لذت جویی (Leisure Seeking) بنیان نهاد. علوم و معارف بنیادی را بر

اساس خردگرایی محض (Rationalism) و عقل ابزاری تنظیم نمود. و فن آوری و مهارت‌ها را بر اصل عملگرایی (Pragmatism) و اصالت فایده (Utilitarianism) قرار داد. ارزش‌ها و اخلاق تخصصی مبتنی بر بنیان‌های فوق از طریق دانشمندان و دیگر تولید کنندگان فرهنگی بر دانشگاه‌ها و دیگر مؤسسات تخصصی حاکم شد. علوم و معارف تخصصی از طریق دانشگاه‌ها و دیگر مؤسسات علمی عالی در رشته‌های مختلف بر اساس اصول فرهنگ بنیادی فوق شکل گرفت و گسترش یافت. فن آوری و مهارت‌های تخصصی نیز از طریق دانشکده‌های مهندسی و دیگر علوم کاربردی شکل گرفت. نتیجه این تولیدات علمی با ابزارهای نشر فرهنگ مبدل به ارزش‌ها و اخلاق اجتماعی گشت و دانش عمومی مردم را شکل داد و در نهایت شیوه زندگی آنان را تعریف نمود. وسایل ارتباط جمعی، مدارس اعم از ابتدایی و متوسطه، و دستگاه‌های هنری و هنرمندان وسیله برای مبدل کردن دست آوردهای فرهنگ تخصصی به فرهنگ عمومی شدند. در ضمن تعامل متقابل این پدیده‌ها با یکدیگر فراموش نشود. یک رابطه خطی صد در صد به نحوی که توضیح داده شد بین عوامل فوق برقرار نبود بلکه عناصر فرهنگ عمومی به نوبه خود بر فرهنگ تخصصی و آنان نیز بر فرهنگ بنیادی تأثیر خود را داشته‌اند.

نمای دو - الگو یا ماتریس اصطلاحات موجود در فرهنگ غرب

ابعاد لایه‌های فرهنگ	نظام ارزش‌ها و اخلاق جمعی	علم و معرفت	فن آوری و مهارت‌ها
بنیادی	انسانگرایی و دنیاگرایی و لذت جویی	خردگرایی محض و عقل ابزاری	عملگرایی و اصالت فایده
تخصصی	فلسفه، مبانی علوم و هنرها و علوم انسانی رایج	هنرهای تخصصی و علوم پایه و علوم انسانی رایج	علوم مهندسی و کاربردی رایج
عمومی	ارزش‌ها و عقاید عمومی و هنجارهای اخلاقی رایج در جوامع غربی	هنرها و دانش و معرفت عمومی بشری مبتنی بر علوم پایه و علوم انسانی رایج	شیوه‌های زندگی مدرن

با توجه به خصلت هر یک از اجزاء به دست آمده در خصوص فرهنگ رایج در غرب می‌توان گفت انسانگرایی، دنیاگرایی و لذت جویی در واقع ظرفیت فرهنگ مسلط جهانی را تعیین می‌کند. یعنی این فرهنگ تا جایی که این سه مفهوم اجازه می‌دهند قدرت بسط و گسترش دارد و به عبارتی دیگر، خطوط قرمز در این فرهنگ با عوامل فوق معین می‌شود. در محدوده این فرهنگ هیچ کس حق ندارد این ارزش‌های بنیادین را بشکند. جهت این فرهنگ با فلسفه، مبانی علوم و هنرها و علوم انسانی رایج مشخص می‌گردد. به هرکجا که فلسفه، مبانی علوم و هنرها و علوم انسانی رایج فرهنگ را هدایت کنند به همان

سو می‌رود. عاملیت تحقق‌جهتی که فلسفه، مبانی علوم و هنرها و علوم انسانی رایج مشخص می‌کند به عهده ارزش‌ها و عقاید عمومی و هنجارهای اخلاقی رایج در جوامع غربی است. به عبارت دیگر ارزش‌ها و عقاید عمومی و هنجارهای اخلاقی رایج در جوامع غربی امروزه عامل تحقق این فرهنگ می‌باشند. محور ساختار فرهنگ غرب بر خردگرایی محض و عقل‌ابزاری استوار است. هنرهای تخصصی و علوم پایه و علوم انسانی رایج خصلت یا ظرفیت تصرفی فرهنگ را معین می‌کنند. یعنی این که تا چه حد قدرت تصرف توسط این فرهنگ وجود دارد وابسته به دانش‌های ذکر شده است. هنرها و دانش و معرفت عمومی به تبع دو عامل فوق حاصل می‌گردد. از این رو به آن ساختار تبعی می‌گوئیم. عملگرایی و اصالت فایده‌هماننگ کننده فعالیت‌های مردم متخلق به این فرهنگ می‌باشند. یعنی هر عملی که می‌خواهد انجام گیرد حول محور عملگرایی و اصالت فایده با دیگر عوامل موجود در این فرهنگ هماننگ می‌شود. علوم مهندسی و کاربردی رایج وسیله به حساب می‌آیند و شیوه زندگی مدرن زمینه فعالیت‌های این فرهنگ را فراهم می‌نماید.

در مورد فرهنگ بومی در ایران می‌توان ماتریس فرهنگ را به صورت زیر ترسیم نمود:

نمای سه - الگو یا ماتریس اصطلاحات موجود در ابعاد لایه‌های فرهنگ بومی یا ملی - اسلامی ایران

ابعاد لایه‌های فرهنگی	نظام ارزش‌ها و اخلاق جمعی	علم و معرفت	فن آوری و مهارت‌ها
بنیادی	توحید و حق‌محوری با تأکید بر برداشت‌های علمای اصولی	عقلانیت دینی گرفته شده از رسول اکرم (ص) و ائمه اطهار (ع)	تنظیم امور بر اساس تقوا و دنیا - آخرت گرایی
تخصصی	کلام، فلسفه، مبانی هنرها، مبانی علوم و علوم انسانی بومی - اسلامی	علوم قرآنی، رجال، درایه، تفسیر، هنرهای تخصصی و علوم پایه مبتنی بر فرهنگ بنیادی اسلامی و علوم انسانی بومی - اسلامی	فقه، علوم مهندسی و کاربردی متناسب با فرهنگ بومی - اسلامی
عمومی	عقاید عمومی و ارزش‌ها و هنجارهای اخلاقی بومی - اسلامی (عدالت خواهی، ظلم ستیزی، جوانمردی و ...)	هنرها و دانش و معرفت عمومی بومی - اسلامی	شیوه زندگی بومی - اسلامی

در فرهنگ بومی ما توحید و حق‌محوری با تأکید بر برداشت‌های علمای اصولی ظرفیت فرهنگ را تعیین

می کنند. کلام، فلسفه، مبانی هنرها و مبانی علوم انسانی بومی - اسلامی تعین کننده جهت، فرهنگ می باشند. عقاید عمومی و ارزش‌ها و هنجارهای اخلاقی بومی - اسلامی (عدالت خواهی، ظلم ستیزی، جوانمردی و ...) عاملیت فرهنگ اند. یعنی آن را عملیاتی می کنند. عقلانیت دینی گرفته شده از رسول اکرم (ص) و ائمه اطهار (ع) محور ساختار فرهنگ و علوم قرآنی، رجال، درایه، تفسیر، هنرهای تخصصی و علوم پایه مبتنی بر فرهنگ بنیادی اسلامی و علوم انسانی بومی - اسلامی ظرفیت تصرفی، فرهنگ را می سازند. هنرها و دانش و معرفت عمومی بومی - اسلامی ساختار تبعی است. تنظیم امور بر اساس تقوا و دنیا - آخرت گرایی به عنوان هماهنگ کننده، صورت می پذیرد. فقه، علوم مهندسی و کاربردی متناسب با فرهنگ بومی - اسلامی وسیله اجرای فرهنگ و شیوه زندگی بومی - اسلامی زمینه فرهنگ بومی - اسلامی می باشد.

۴ - فرهنگ ما و فرهنگ غرب

از زمانی که بحث توسعه فرهنگی در بین روشنفکران و متولیان اداره جامعه ما طرح شده مقایسه فرهنگ ما با فرهنگ غرب در رأس دغدغه‌های فکری بوده است. شاید بتوان گفت اصلاً دغدغه توسعه فرهنگی از زمانی در جامعه ما به وجود آمد که ما با جوامع غربی و دنیای به اصطلاح مدرن در تماس قرار گرفتیم و آنان را رشد یافته و توسعه یافته دیدیم. از این مشاهده برخی عبرت گرفته به فکر توسعه بر اساس مبانی ملی و بومی افتادند و برخی دیگر راه حل را تقلید از غرب دانستند. دسته سومی هم راه میانه را پیشنهاد نمودند که در آن هم دو شیوه قابل دسته بندی است: الف) مدرن کردن نهادها و دیگر عوامل سنتی و یا ب) به استخدام عوامل سنتی در آوردن عناصر مدرن. اگر به این دو راه حل آخر نیک بنگریم جوهره هر یک مانند یکی از دو راه حل اول می باشد. به نظر می رسد مدرن کردن نهادهای سنتی بالاخره ما را شبیه غربی‌ها خواهد کرد و بر عکس به استخدام در آوردن عناصر مدرن منجر به استقلال فرهنگی و ملی خواهد شد. به هر صورت تعامل فرهنگ غرب با دیگر فرهنگ‌ها در دوران جدید عموماً از طریق پدیده‌ای به نام استعمار بوده است. در جریان تاریخی استعمار و استعمار کشورهای دیگر، کشورهای غربی یا با حضور مستقیم خود و یا از طریق دولت‌های دست نشانده به نشر و تحمیل فرهنگ خود بر دیگر ملت‌های جهان پرداختند. در صورت تحمیل فرهنگ، آنان قادر می شدند ادراکات و به تبع آن قوای تصمیم گیری ملت‌ها را در اختیار خود بگیرند. در جریان استعمار فرهنگی در اغلب کشورها آنان در برنامه ریزی‌های خود از لایه میانی یعنی فرهنگ تخصصی و گسترش علوم و معارف غربی به صورت کنترل شده به نحوی که همواره عنان اختیار ملت‌های مظلوم در دست خودشان باشد اقدام نمودند. از این رو دانشگاه‌های وابسته و دیگر مراکز آموزشی وابسته را به وجود آوردند. وابستگی دانشگاه‌ها به غرب

یکی از نقطه‌های کلیدی راهبرد فرهنگی آنان در امر استعمار و استثمار فرهنگی است. در دوره بعد از استعمار مستقیم که عمدتاً بعد از جنگ جهانی دوم می‌باشد آنان برای ملزم کردن دولت‌ها به عمل در راستای جهانی شدن غربی از دستگاه‌هایی مانند سازمان‌های بین‌المللی نیز استفاده می‌نمایند. با استفاده از این دستگاه‌ها با مفهوم سازی‌های واحد در سطح جهان برای جمع‌آوری اطلاعات و برنامه ریزی، مدل واحدی را به همه آنان تحمیل می‌نمایند. امروزه دستگاه‌های فکری و برنامه ریزی دولت‌ها برای دریافت کمک‌های غرب ملزم به تبعیت از الگوهای واحدی هستند که عمدتاً از طریق سازمان‌ها و قرار دادهای بین‌المللی اعمال می‌شود. بحث جهانی سازی اخیر نیز برای واحد کردن عمل و دریافت‌های مردم این کشورها به راه افتاده است. از نظر برنامه ریزان غربی دیگر به مرحله‌ای رسیده ایم که باید فرهنگ واحدی بر مردم همه کشورها حاکم باشد. فرهنگی که پایه‌های اصلی آن سه مجموعه مفاهیم "انسانگرایی، لذت جویی و دنیاگرایی"، "خرد محض گرایی و عقل‌انزاری" و "عملگرایی و اصالت‌فایده" است. این سه مفهوم از طریق دستگاه‌های تخصصی که عمدتاً دانشگاه‌های وابسته و سازمان‌های بین‌المللی می‌باشند در سطح فرهنگ تخصصی، جهانی شده است. این اصول در نظر متخصصین دانشگاه‌های وابسته از بدیهیات تلقی می‌شوند. به نظر آنان امروز روز آن است که با پیگیری بحث جهانی سازی در اذهان عمومی نیز این مفاهیم به صورت بدیهی درآید.

در منطقه خاورمیانه و به خصوص در سطح کشور ما به علت حاکمیت اسلام بر اذهان عمومی مقاومت‌هایی در مقابل فرهنگ غرب بوده و هم اکنون نیز در جریان است که انقلاب اسلامی یکی از بارزترین نمونه‌های آن می‌باشد. دانشگاه‌های کشور ما در تلاش برای رسیدن به استقلال فرهنگی خویش می‌باشند. در کشورهای اسلامی به طور کلی حتی بخشی از متخصصین عالی که در مراکز غیر از دانشگاه به تحصیل و تدریس مشغولند (عمدتاً مدارس دینی) هنوز جهانی (به مفهوم رایج آن) نشده‌اند. هنرهای بومی در این منطقه گران جانی کرده در مقابل پدیده جهانی شدن خود را نگه داشته‌اند. هر چند تلاش برای تطبیق با هنرهای غربی در این بخش هم صورت می‌گیرد. مثلاً موسیقی‌های بومی و محلی در حال بازسازی و به فرم غربی در آمدن می‌باشند. اما به هر صورت به یمن انقلاب اسلامی و در مقابل موج جهانی سازی غربی حرکت جهانی شدن اسلام در حال حاضر چتری برای حفاظت از اصالت فرهنگ بومی ما و فرهنگ اسلامی منطقه‌ای می‌باشد.

در نزد مسلمانان و در دین اسلام دنیا مزرعه آخرت تلقی می‌شود و به علت اعتقاد به توحید تبعیت از دستورات پیامبر اکرم (ص) پایه هر عملکردی قرار می‌گیرد، خرد بر پایه دین و وحی الهی سامان می‌یابد و کژی‌های خود را اصلاح می‌کند و عملگرایی به دنیا- آخرت گرایی و جلب رضای خداوند تبارک و

تعالی مبدل گشته است. به طور مشخص در مقابل دنیاگرایی اعتقاد به توحید و حق محوری، در مقابل خردگرایی محض عقل سلیم و یا خرد تحت فرمان وحی، و عمل بر اساس تقوا و توجه به دنیا و آخرت در مقابل عملگرایی و اصالت فایده، سه پایه بنیادین فرهنگ اسلامی را تشکیل می‌دهند. این عوامل در فرهنگ تخصصی اثر گذاشته قرآن کریم را در محور دانش‌های دینی گذاشته و ارزش‌ها و اخلاق دینی متخصصین اسلامی را تحت تعالیم قرآنی و روایی قرار داده است. در سطح عمومی نیز اسلام خواهی و به طبع آن عدالت خواهی و ظلم ستیزی از ارزش‌های رایج است و عقول مسلمین عادی، منفعت طلبی‌های دنیایی را در درجه دوم اهمیت قرار داده است.

۵ - توسعه فرهنگی

با توجه به این که در متون رایج توسعه فرهنگی، مدرن شدن را دال بر توسعه یافتگی تلقی می‌کنند در این قسمت تلاش می‌نمائیم در یک مطالعه تطبیقی وضعیت فرهنگ بومی - اسلامی خود را نسبت به فرهنگ غرب دریابیم و به نظریه‌ای در خصوص توسعه فرهنگی دست یابیم. با توجه به این نظریه می‌توانیم به تحلیل وضع موجود و نیز برنامه ریزی بر اساس این دریافت مبادرت ورزیم. با یک نگاه کلی در می‌یابیم که در شرایط امروز جهان چالش اساسی توسعه فرهنگی بومی - اسلامی ما با فرهنگ غرب می‌باشد. این چالش در کلیه خانه‌های جدول فرهنگ می‌باشد. به عبارت دیگر برای رسیدن به توسعه مطلوب در ایران اسلامی، تمام خانه‌های متناظر الگوی فرهنگ بومی - اسلامی ما با الگوی فرهنگ غرب در منازعه می‌باشند. یعنی رفتن به مسیر همانندگردی (Assimilation) با فرهنگ غرب نه تنها مارا به توسعه بومی نمی‌رساند بلکه منجر به منحل شدن کلیه ارزش‌ها ملی و اخلاقی و دیگر عوامل فرهنگی ما در فرهنگ غرب خواهد شد. بنابراین موضوعات مورد نظر ما برای برنامه ریزی، اقلام جدول فرهنگی و چالش‌های در پیش روی ما چالش‌های خانه‌های متناظر جدول فرهنگ غرب با فرهنگ بومی - اسلامی می‌باشد. ظرفیت فرهنگ بومی ما توحید و حق محوری است. هر چه دریافت ما از این دو مفهوم بیشتر شود ظرفیت فرهنگی بالاتری خواهیم داشت. انسانگرایی، لذت جویی و دنیاگرایی از جانب فرهنگ رایج جهانی این ظرفیت را تهدید و تحدید می‌کند. جهت فرهنگی ما را فلسفه، مبانی علوم پایه و علوم انسانی اسلامی مشخص می‌کند. در صورت نپرداختن به این نوع از فلسفه و مبانی اسلامی علوم ناگزیر فلسفه و مبانی علوم رایج در جهان جایگزین گشته جهت گیری فکری و فرهنگی ما را به عهده خواهد گرفت. مثلاً لیبرالیسم از جمله مبانی فلسفه سیاسی و اجرایی در غرب است. این فلسفه جهت گیری اجرایی فرهنگ غربی در امور اجرایی را تنظیم می‌کند. در کشور ما می‌باید در مقابل لیبرالیسم مبانی اجرایی فلسفه اسلامی جایگزین گردد. ارزش‌ها و رعایت هنجارهای اخلاقی بومی - اسلامی فرهنگ ما را به

ظهور و صحنه عمل می‌رساند. تسلیم شدن به ارزش‌ها و هنجارهای اخلاقی رایج در غرب اعمال فرهنگی ما را از فرهنگ اسلامی به فرهنگ رایج غرب تغییر خواهد داد. محور ساختار فرهنگ بومی اسلامی خردورزی الهی برگرفته از سیره معصومین می‌باشد. اگر خرد ابزاری را جایگزین آن کنیم این محور فرهنگی ما مبدل به محور فرهنگ غربی خواهد شد. قدرت تصرف ما توسط علوم قرآنی، رجال، درایه، تفسیر، هنرهای تخصصی و علوم پایه مبتنی بر فرهنگ بنیادی اسلامی و علوم انسانی بومی - اسلامی تعیین می‌گردد. به هر مقدار که در این گونه از علوم عقب باشیم و یا از علوم رشد یافته در فرهنگ غربی استفاده کنیم قدرت تصرف ما در عالم به همان میزان در حد همین علوم خواهد شد. نتیجه این که در فرهنگ عمومی، دانش عمومی رایج در غرب به جای دانش بومی - اسلامی رواج خواهد یافت. اگر توجه به آخرت را از دست بدهیم و عملگرایی و اصالت فایده صرف این جهانی را در نظر بگیریم هماهنگی افکار و رفتار ما توسط همین عوامل فرهنگی صورت خواهد گرفت و بقیه اقلام فرهنگی ما نیز به سمت هماهنگ شدن با این دو مفهوم سوق داده می‌شد. ابزار عملکرد ما می‌باید فقه، علوم مهندسی و دیگر علوم کاربردی مبتنی بر فرهنگ بنیادی اسلامی باشد. اگر این دسته از علوم را نداشته باشیم و یا ناقص داشته باشیم وسیله فرهنگی مناسب برای اسلامی زیستن را نخواهیم داشت. در این صورت به ناچار می‌باید از ابزار فرهنگ غربی استفاده کنیم. در زمینه زندگی نیز هر مقدار که شیوه زندگی اسلامی ترک شود شیوه زندگی غربی جایگزین آن خواهد شد.

نتیجه

از آنجا که در دین مبین اسلام، که اساس فرهنگ ملی ما را تشکیل می‌دهد، رشد و توسعه، در افزایش امکان عبودیت خداوند تبارک و تعالی است، در برنامه ریزی‌های توسعه‌ی فرهنگی می‌باید تلاش کنیم امکان عبودیت فردی و اجتماعی تسهیل و در حد ممکن گسترش یابد. این شیوه است که ما را به سعادت دنیوی و اخروی می‌رساند. این امکان عبودیت با گسترش و رشد فرهنگ اسلامی در تمام ابعاد و لایه‌های معرفی شده حاصل خواهد شد. بنابراین تلاش برنامه ریزان توسعه فرهنگی ما می‌باید در گسترش و رشد فرهنگ اسلامی باشد. امروزه فرهنگ غرب با قدرت تسلطی که طی سالیان دراز استعمار به دست آورده است این رشد و گسترش را تهدید می‌کند. فرهنگ غرب با قدرت مفهوم سازی بالا، با تمام توان به فرهنگ‌های بومی جهان تهاجم نموده در صدد حل آنان در خود است. در مقابل این تهاجم چاره‌ای جز افزایش قدرت فرهنگی نیست. افزایش قدرت فرهنگی در افزایش قدرت مفهوم سازی و بالا بردن تولیدات فرهنگی متناسب با فرهنگ بنیادی اسلامی است. حداقل، بدون افتادن در انفعال فرهنگی، در مقابل آنچه فرهنگ غرب به وجود آورده می‌باید نوع اسلامی آن ساخته شود. به عبارت دیگر در تمام

زمینه‌هایی که فرهنگ غرب قدرت تصرف دارد فرهنگ اسلامی یا می‌باید قدرت تصرف پیدا کند و یا اگر حیطة ایست که اجازه ورود ندارد، مانند انواع ادراکات ظالمانه گسترش یافته در غرب، فرهنگ اسلامی می‌باید قدرت بازدارندگی داشته باشد. به این ترتیب این مبارزه فرهنگی مبارزه‌ای تمام عیار و گسترده است و نیاز به برنامه ریزی دقیق و سازماندهی گسترده و کارآ دارد.

منابع

۱. پناهی، محمد حسین، اسلامی کردن یا بومی کردن علوم اجتماعی؟ (۱۳۷۹)، حوزه و دانشگاه، کتاب سوم، قم: پژوهشکده حوزه و دانشگاه.
۲. دفتر فرهنگستان علوم اسلامی، (۱۳۸۲) نرم افزار مهندسی تمدن اسلامی، قم: معاونت پژوهش‌های بنیادی، دفتر فرهنگستان علوم اسلامی.
۳. زاهد زاهدانی، سید سعید، (۱۳۸۳) انواع جامعه شناسی اسلامی، مجید کافی، دین و علوم اجتماعی، قم: پژوهشکده حوزه و دانشگاه، صص ۷۴-۶۱.
۴. زاهد زاهدانی، سید سعید، (۱۳۷۰) مبانی روش تفکر اجتماعی در اسلام، تهران: بهینه.
۵. مصباح یزدی، محمد تقی. (۱۳۷۸) رابطه ایدئولوژی و فرهنگ اسلامی با علوم انسانی. حوزه و دانشگاه. قم: پژوهشکده حوزه و دانشگاه، صص ۹۰-۷۴.
۶. مصباح یزدی، محمد تقی. (۱۳۷۸) علوم و دین (رابطه، مرزهای دلالت و انتظارات). حوزه و دانشگاه، قم: پژوهشکده حوزه و دانشگاه، صص ۱۲۵-۱۱۲.
۷. مطهری، مرتضی، (۱۳۶۱) شناخت در قرآن، تهران: سپاه پاسداران انقلاب اسلامی.
۸. مطهری، مرتضی (۱۳۵۹)، جامعه و تاریخ، قم: انتشارات صدرا.

9. Castells, Manuel (2004). *The Power of Identity*. Oxford: Blackwell Publishing
10. Cohen, Robin and Kennedy, Paul (2000). *Global Sociology*, London: MacMillan Press Ltd.
11. Rassel, Bertrand, (1971) Sixth Imp. *History of Western Philosophy*. Kent: Unwin University Books.
12. Roberts, Timmons & Amy Hite (2000) *From Modernization to Globalization*. London: Blackwell Publishing